

درآمدی بر چیستی و چرایی نقد

دکتر محمد منصورنژاد*

تاریخچه و ادبیات اجمالی نقد در غرب و جهان اسلام

۱. نقد و انتقاد از دید معرفت درجه اول و دوم

در نگاهی بسیار کوتاه می‌توان مجموعه ادبیات بحث از نقد و انتقاد را در دو سطح مطرح کرد:

اول: نقد و انتقاد از نگاه معرفت درجه اول. پرسش‌های اساسی نقد از این دیدگاه عبارت است از: تعریف نقد چیست؟ نقد در مقایسه با سایر مفاهیم چگونه بازشناسی می‌شود؟ اقسام نقد چیست؟ چرا باید از نقد و انتقاد دفاع کرد؟ فواید نقد و انتقاد چیست؟ آسیب‌شناسی نقد و انتقاد و ... به عبارت دیگر از این دیدگاه یک عالم باید مستقیماً وارد مباحث، ابعاد، زوایا، نتایج و ... نقد شود و نظر خود را نیز به صورت شفاف مطرح کند.

*. دکترای علوم سیاسی دانشگاه تهران.

دوم: نقد و انتقاد از نگاه معرفت درجه دوم. از این نگاه پرسش‌های نقد آن است که از نقد تاکنون چه تعاریفی ارائه شده است؟ متفکران و نظریه‌های عمده در بحث نقد و انتقاد کدامند؟ از سیر تاریخی مباحث انتقاد به چه قاعده‌ای می‌توان رسید؟ بحث نقد و انتقاد چه جایگاهی در علم و نظریه‌پردازی دارد؟ فلسفه نقد و انتقاد چیست؟ به عبارت دیگر از این زاویه، عالم به صورت غیرمستقیم به بحث نقد می‌پردازد؛ زیرا تمرکز بحث بر نگاه دانشمندان در موضوع و سیر بحث نقد است، نه خود نقد.

در تفاوت این دو نگاه می‌توان غیر از نکته بالا، اضافه کرد که جایگاه بحث نقد و انتقاد از دید معرفت درجه اول، در یکی از علوم فلسفی، زبان‌شناسی، تاریخی، ادبی، جامعه‌شناسی، روانشناسی، علوم سیاسی، علم‌الحديث و .. است؛ ولی جایگاه بحث از نقد در معرفت درجه دوم، در فلسفه علم یا فلسفه این علوم (فلسفه ادبیات، زبان و ...) است؛ از این رو اگر بتوان ادبیات بحث از نگاه معرفت درجه اول را در طول تاریخ اندیشه بشری گزارش کرد، ولی این بحث از نگاه معرفت درجه دوم قدمت زیادی نداشته و عمدتاً در قرن بیستم میلادی و از سوی متفکران غربی مورد توجه قرار گرفته است؛ زیرا فلسفه علم بر خلاف علم، تبار دیرپایی ندارد.

۲. نقد و انتقاد از نگاه معرفت درجه دوم

از آن‌جا که در این نوشتار بحث عمده در نقد و انتقاد، از نگاه معرفت درجه اول است و نگاه معرفت درجه دوم به نقد، جنبه حاشیه‌ای و طفیلی دارد، از این رو بهتر است در این‌جا نخست به صورت مختصر به ادبیات بحث از نقد و انتقاد از نگاه معرفت درجه دوم اشاره‌ای شود تا در ادامه تأمل جدی‌تری بر ادبیات بحث نقد از دید درجه اول صورت پذیرد.

در فلسفه علم، نگاه انتقادی به نظریه‌پردازی عمدتاً به «کارل پوپر» نسب داده می‌شود. او معتقد بود برای آن‌که نظریه‌ای علمی باشد، باید آزمایش پذیر، یعنی قابل انتقاد و رد باشد و از آن‌جا که بسیاری کسانی که نظریه‌ای را انتقاد می‌کنند، رد می‌کنند و تمام اطلاعات خود را برای یافتن نقاط ضعف آن به کار می‌برند، می‌توان گفت که نظریات علمی بهترین چیزهایی هستند که ما در زمینه معرفت در اختیار داریم.

به نظر پوپر دانشمند واقعی نباید به نظریه خود ایمان داشته باشد، بلکه باید نسبت به آن موضعی انتقادی بگیرد و بداند که هر کس ممکن است اشتباه کند. آگاهی به این امر که ما باید

همه قدرت خود را برای اجتناب از خطا به کار ببریم و با این حال از خطا برکنار نخواهیم بود، از نظر اخلاقی اساسی و مهم است. این آگاهی و وجدان سبب می‌شود که ما روش ضد قدرت و توتالیتیر برگزینیم. راهی را در پیش گیریم که محتاج کمک دیگران باشیم تا موضع ما را انتقاد کنند؛ به عبارت دیگر سبب می‌شود تا با دیگران در تساوی کامل همکاری کنیم. اساس دموکراسی هم همین است. این فکر تحمل و تساهل که از علم به جهل ناشی می‌شود، از آن «ولتر» است؟ باید آن را دوباره زنده کنیم و به ولتر و سقراط برگردیم.^۲

می‌دانیم که امروز شاخصه علمی بودن نظریات در فلسفه علم از نگاه پوپر، به ابطال‌پذیری (Falsibility) شهرت داشته و این نگاه در برابر نگرش اثبات‌گرایانه (positivism) بازشناسی می‌شود و اساس آن نیز بر نقد و رد نظریات در مقام داوری است. این دیدگاه به رغم قوت و شیوع آن، منتقدان جدی نیز دارد که ابطال‌پذیری در علم را به چالش کشانده‌اند. طرح اصل این نظریه و نقد بر آن، خارج از رسالت این نوشتار است و باید در جایگاه و منابع خاص خود مورد توجه قرار گیرد.^۳

با طرح اجمالی بحث نقد در فلسفه علم از نگاه پوپر، بحث نقد و انتقاد از دید معرفت درجه دوم را پایان داده و در ادامه، همین بحث را از دید معرفت درجه اول مورد بررسی اجمالی قرار می‌دهیم.

۳. نقد و انتقاد از نگاه معرفت درجه اول

۳-۱. نقد در غرب.

غرض از مباحث حاضر، تأمل در تاریخچه نقد نیست؛ هم از آن‌رو که غایت مباحث، تأمل نظری در موضوع است و هم از آن جهت که از بعد تاریخی در این زمینه کارهای خوبی از سوی برخی از متفکران صورت پذیرفته است؛ برای نمونه مرحوم «دکتر زرین‌کوب» در «کتاب آشنایی با نقد ادبی»، در فصل چهارم، با عنوان نقد ادبی در یونان و روم از دیدگاه اریستوفان، سقراط، افلاطون، ارسطو، شاگردان ارسطو، مکتب اسکندریه، زوئیلوس، لوسین، نقادی در روم، سیسرو، سنکا و ... به تفصیل، سخن به میان آورده است؛ همچنین وی در این کتاب از چیزهای دیگر در مقاله ارسطو و میراث او در نقد ادبی، بیش از بیست صفحه پیرامون کتاب درباره فن شعر ارسطو، به تفصیل داد سخن داده است؛ از این‌رو حتی گزارش کوتاه از

این مباحث نیز در این نوشتار موجز، امکان‌پذیر نیست؛ بنابراین خوانندگان محترم را دست‌کم به آثار یاد شده فرا می‌خوانیم.^۴

علاوه بر مباحث بالا، می‌توان در حد طرح عنوان بحث در تاریخ اندیشه و فلسفه قدیم غرب، به سوفسطائیان که به تفکر انتقادی شهرت داشتند، ارجاع داد.^۵ و در تاریخ جدید غرب، در حوزه نقد نظری (که تمرکز بر نقد بر اندیشه، رأی و دیدگاه‌ها است)، به‌ویژه در حوزه شناخت‌شناسی، می‌توان به مباحث کانت در نقادی‌هایش بر عقل نظری و محض اشاره داشت و در فرهنگ قرن بیستمی غرب، از مارکسیسم انتقادی و خصوصاً نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت و به‌ویژه نگرش انتقادی نو می‌توان سخن به‌میان آورد که «هابرماس» قوی‌ترین مبلغ این‌گونه تفکر در شرایط حاضر است.^۶

نقد اجتماعی در غرب به قدری در سده‌های اخیر قوت گرفته است که برخی از متفکران، قرن هجدهم را که قرن روشنگری نامیده می‌شود، عصر انتقاد نیز نامیده‌اند. «باتامور» در تحلیل این عصر و عوامل مؤثر بر آن می‌نویسد که زمینه با جنبش اصلاح مذهبی و گسترش فرقه پروتستان آماده شد. عامل دیگر رنسانس بود که دانش کلاسیک را زنده کرد و اومانیسم را رشد داد. ظهور دانش در علوم طبیعی سبب شد که این آزادی گسترش یابد و این روش‌های علمی در مطالعه زندگی اجتماعی به‌کار گرفته شود. یک طبقه جدید روشنفکر پا به عرصه گذاشت. طبقه جدیدی از کارفرمایان اقتصادی و صاحبان صنایع پدید آمدند. جنبش‌های دموکراتیک سربرآوردند و خواستار آن شدند که کل جمعیت بالغ در جامعه، از حقوق سیاسی برخوردار گردند. دگرگونی در بافت خانواده به علت اشتغال زنان و کودکان در کارخانه‌ها و ... سبب شد که در اواخر سده هجدهم، جنبش‌های اعتراض اجتماعی و انتقاد اجتماعی در چنان سطحی پیدا شدند که پیش از آن در تصور نمی‌گنجید.^۸ بحث از نقد اجتماعی در غرب را نیز با همین گزارش موجز به پایان برده و علاقه‌مندان را به منابع مربوط فرا می‌خوانیم.^۹

۳-۲. نقد در اسلام و ایران

در حد اشاره‌ای کوتاه به بحث نقد در اسلام، مجموعه مباحث انتقادی از نگاه معرفت درجه اول را در سه سطح می‌توان مورد توجه قرار داد:

اول: نقد در نصوص دینی. در این نگاه با مراجعه به نصوص اسلامی که مراد از آن قرآن و نیز از نگاه شیعه، روایات وارد شده از سوی معصومان (ع) است، بحث نقد و انتقاد مورد توجه قرار می‌گیرد. واژه نقد و انتقاد در قرآن مجید چه به صورت اسمی و چه به شکل فعلی نیامده است؛ ولی می‌توان به آیاتی ارجاع داد و استشهاد کرد که حاوی بار و مضمون نقد و انتقادند؛ به عبارت دیگر گرچه آیات به صورت مطابقی دلالت بر نقد و انتقاد دارند، ولی به صورت غیر مطابقی می‌توانند در بحث نقد مورد توجه قرار گیرند؛ به عنوان شاهد در سوره زمر / ۱۷ - ۱۸ می‌خوانیم:

«فیشرب عباد*الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه، اولئک الذین هدینهم الله و اولئک هم اولوالالباب»

(ای رسول) تو هم آن بندگان را به لطف و رحمت من بشارت آر، آن بندگان که چون سخن حق بشنوند، نیکوتر آن را عمل کنند. آنان هستند که خدا آن‌ها را به لطف خاص خود هدایت فرموده و هم آنان به حقیقت، خردمندان عالم هستند.

نکته قابل تأمل آن است که برای این‌که از بین چند سخن، بهترین آن‌ها برگزیده شود، آیا نیاز نیست که سخنان موجود مورد ارزیابی قرار گرفته و صحت و سقم و قوت و ضعف آن‌ها مورد توجه واقع گردیده و در نهایت بهترین آن‌ها برگزیده شود؟ اگر چنین است، تفکیک و تمیز قوت و ضعف و سره از ناسره، همان چیزی است که ما از آن به نقد و انتقاد یاد کردیم. در روایات ما واژه نقد فراوان به کار رفته است؛^{۱۱} ولی عمدتاً معنای حاضر، و متضاد و مخالف با نسیه را دارند و در معنای انتقادی در حوزه فرهنگ، اندیشه و ... به صورت مطابقی بسیار اندک وارد شده است؛ مثلاً در جوامع روایی از حضرت عیسی (ع) چنین نقل شده است:

«خذوا الحق من اهل الباطل و لا تأخذوا الباطل من اهل الحق، کونوا نقاد الکلام»^{۱۲}

حق را از اهل باطل بپذیرید؛ ولی باطل را از اهل حق نگیرید (و به صورت امر، فرمان داده شده که) از نقادین در کلام و سخن باشید.

امادالالت غیرمطابقی روایات بر نقد که به نحوی اشعار به مضمون تفکیک سره از ناسره دارد، به خصوص در حیطه نقد عملی (نقد بر عملکرد) فراوان است؛ مثلاً امام معصومی چون حضرت علی (ع) در مقام زعامت و حکومت به دیگران چنین توصیه می‌کند:

«فلا تکفوا عن مقاله بحق او مشورة بعدل، فانی لست فی نفسی بفوق ان أخطی»^{۱۳}

از گفتن سخن حق یا مشورت عدالت‌آمیز خودداری نکنید؛ زیرا من خود را مافوق آن‌که اشتباه کنم، نمی‌دانم.

و در دعای مکارم‌الاخلاق می‌خوانیم که خدایا:

«وَفَقْتَنِي لَطَاعَةً مِنْ سِدْدَنِي وَتَابِعَةً مِنْ ارْشَدَنِي.»

مرا به اطاعت و پیروی کسی که به راه سداد و صلاحم خواند و هدایت کرد، موفق ساز.

و نهایتاً در حدیث زیبایی چنین وارد شده است:

«أَحِبَّ اخْوَانِي مِنْ أَهْدِي عَيُوبِي إِلَيَّ».^{۱۳}

دوست دارم که برادرانم عیب‌هایم را بر من هدیه کنند.

کمترین نکته‌ای که از آن ادعیه و روایات استنباط می‌شود، آن است که نقد کردن دیگران در عمل، در جامعه اسلامی ارزش محسوب شده و نقدپذیری نیز در فرهنگ شیعی جایگاه اساسی دارد و حیطه نقادی و نقدپذیری نیز تنها به مسائل فردی، شخصی و دینی خلاصه نشده و شامل حیطه‌های سیاسی و اجتماعی نیز می‌شود. از آن‌جا که توقف مبسوط بر سابقه این گونه مباحث و نصوص مقصود این نوشتار نیست، طرح همین میزان از مباحث، راهنما و مدخلی بر موضوع برای تلاش اساسی و جامع است.

دوم: نقد در فهم دینداران. در این قسمت به نگاه عرفا، اخلاقیون، فلاسفه، متکلمان و فقهای مسلمان در بحث نقد و انتقاد می‌توان ارجاع داد. این بحث نیز به دو شیوه قابل طرح و بررسی است: نخست این‌که ببینیم مباحث نظری نقد از سوی متفکران اسلامی تا چه حد مورد اهتمام قرار گرفته است؟ در پاسخ باید گفت که متأسفانه تا آن‌جا که نگارنده می‌داند، از سوی کارشناسان دینی در بحث نقد از جهت نظری و کالبدشکافی آن، تأمل نظری در دسترس نیست.

دیگر این‌که ببینیم این عالمان در عمل تا چه حد به نقد و انتقاد از دیدگاه دیگران پرداخته‌اند؟ این شکل از نقد در فرهنگ اسلامی فراوان وجود داشته و مصداق بسیار دارد. از ناقدان عارف، شاید فضل تقدم و حتی تقدم فضل با خواجه حافظ شیرازی است. او در نقد صوفیان و زاهدان، طریقه‌مداران و شریعت‌مداران و حتی خود، زبردستی خاص و جسارت ویژه نشان داده است و می‌گوید:

«عیب می جمله بگفتی هنرش نیز بگو»

نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد ای بسا خرقه که مستوجب آتش باشد

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد

نقدها را بود آیا که عیاری گیرند تا همه صومعه داران پی کاری گیرند

زاهد غرور داشت به سلامت نبرد راه رند از ره نیاز به دارالسلام رفت

چه شکرهاست در این شهر که قانع شده‌اند شاهبازان طریقت به مقام مگی

حافظ از خصم خطا گفت، نگیریم بر او و بر به حق گفت، جدل با سخن حق نکنیم

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد آه اگر از پس امروز بود فردایی

در مباحث اخلاقی، از مصادیق بسیار خوب نقد میان عالمان، کار جالب فیض‌کاشانی در کتاب «محجة البیضاء» در نقد و بررسی، بسط و حذف و شرح آرای امام محمد غزالی در کتاب «احیاء علوم الدین» است.^{۱۴}

و از مصادیق نقد اخلاقی در دهه‌های اخیر، نگاه انتقادی امام‌خمینی به همه معلمان و متون اخلاقی سابق است که در کتاب «شرح حدیث جنود عقل و جهل» مطرح شده است و ایشان توصیه‌های اخلاقی سایرین را به نسخه تشبیه می‌کند (و حتی در نسخه بودن مواردی نیز تردید دارند) و حال آن‌که توصیه ایشان آن است که حکم اخلاقی باید کار دوا را بکند، نه نسخه.^{۱۵}

کار انتقادی جدی در فلسفه، حملات شدید امام محمد غزالی بر سایر فلاسفه به خصوص فیلسوفان مشاء است که با عنوان «تهاافت الفلاسفه» شهرت یافته و حتی در مواردی فیلسوفانی چون بوعلی سینا را به کفر نیز محکوم می‌کند.^{۱۶}

نقد و رد آرای ملاصدرا از سوی ناقدان نیز از شواهد خوب وجود فرهنگ نقد در بین متفکران دینی است.^{۱۷}

مباحث انتقادی کلامی نیز مشهورتر از آن است که جای طرح و بحث داشته باشد. مناظرات کلامی معتزله و اشاعره و شیعه با آنان تا جلسات نقد و محاجه خلفای عباسی در عصر طلایی جهان اسلام و احتجاجات معصومان(ع) و به خصوص امام رضا(ع) با دیگران، شواهدی است که به خوبی از وجود سابقه نقد و انتقاد در فرهنگ دینی در بین عالمان اسلامی حکایت می‌کند.

در دهه‌های اخیر نیز با مطرح شدن مباحث کلام جدید، فضای نقد و انتقاد کلامی در بین متفکران اسلامی رونق ویژه یافته است؛ گرچه گزارش این تعامل‌ها خود داستانی دلکش و طولانی می‌طلبد.^{۱۸} ولی با رسالت نوشتار حاضر که نگاه اجمالی به تاریخچه نقد است، نمی‌سازد.

بحث نقد و انتقاد در علم اصول و فقه نیز جایگاه ویژه داشته و چون در این علوم بحث فقاہت و اجتهاد موضوعیت دارد، از این‌رو هر اصولی و فقهی در نگاهی اجتهادی، بر آرای دیگران به نقد و انتقاد نشسته و شرحی از نگاه خود بر مباحث موجود در حوزه دینی وارد کرده است. این نقادی‌ها شامل تکالیف فردی تا تکالیف اجتماعی و سیاسی شده و از مباحث انتقادی قوی در فقه سیاسی، مجموعه آرای مربوط به ولایت فقیه است که در این حوزه دست‌کم پیروان ولایت انتخابی بر ولایت انتصابی‌ها و بالعکس خرده گرفته‌اند و فقه‌های دیگری نیز بر هر دو گروه به نقد و انتقاد نشسته‌اند.^{۱۹}

با مطرح شدن علوم جدید و از جمله جامعه‌شناسی دین، پرسش‌ها، پاسخ‌ها و نقد و انتقادات جدیدی نیز به ادبیات نقد و انتقاد در فرهنگ اسلامی افزوده شده است که در ایران فضل تقدم مباحث جدی در این میدان با مرحوم «دکتر علی شریعتی» است. او به عمده مباحث موجود دینی و شیعی، نگاهی انتقادی کرده و با سنت و متولیان رسمی دین به چالش پرداخته است و نیز حوزویان متعددی در مقام محاجه با شریعتی به نقد آرای او پرداخته‌اند.

حاصل آن‌که گرچه عالمان و متفکران دینی درباره نقد و انتقاد، تأمل نظری جدی نداشته‌اند، اما در طول تاریخ اسلام، درسیره متفکران دینی می‌توان بحث نقد و انتقاد را به روشنی گزارش کرد و در این مجال تنگ، تنها به برخی از کنش‌های انتقادی و آن‌هم در بعضی از رشته‌های علمی اشاره‌ای کوتاه شد.

سوم. نقد در عمل دینداران. جدای از مباحث نظری و انتقادی در بین عالمان دینی در حیطه‌های عرفانی، اخلاقی، فلسفی و ... نقد بر عملکرد دیگران به خصوص از جهت سیاسی گرچه ادبیاتی کم، اما طولانی دارد؛ برای نمونه در فرهنگ اسلامی می‌توان نقد بر حکام را در زمان خلفای اربعه پس از پیامبر(ص) یافت.

نقد بر خلیفه سخت‌گیر اسلامی، یعنی عمر نیز در تاریخ ثبت شده است؛^{۲۰} چنان‌چه نقد و انتقاد خصوصاً خوارج بر حضرت امیر(ع) مثال زدنی است (البته در ادامه، خوارج فراتر از نقد رفته و به تخریب امام علی و حکومت علوی پرداختند) و پاسخ مشهور حضرت امیر به آن‌ها که حرف درستی می‌زنید، ولی نتیجه غلط از آن می‌گیرید (کلمة حق یراد بها الباطل)^{۲۱} از مثال‌های بارز نقد است؛ زیرا حسن کلام آن‌ها را گفته و عیب آن را نیز برشمرده است. انتقادات علی(ع) بر خلفای ثلاث نیز غیر قابل انکار و طرز انتقاد ایشان آموزنده است. به قول استاد مطهری، انتقادات علی از خلفا احساساتی و متعصبانه نیست، بلکه منطقی و مبتنی بر خصوصیات روحی و اخلاقی و متکی بر نقاط خاص تاریخی زندگی افراد مورد انتقاد می‌باشد. از این نقد در سیره علوی فهمیده می‌شود که نقد مختص افراد زنده نیست؛ زیرا در خطبه سوم نهج‌البلاغه (شقشقیه) و در زمان حکومتشان، خلفای سه گانه را مورد نقد قرار داده‌اند.^{۲۲}

در دهه‌های اخیر و با تأسیس نظام جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از مصادیق حکومت دینی نیز به‌رغم نهادینه نشدن نقد و عدم استقبال فرهنگ عمومی از فضای انتقادی، مجموعاً روند نقد و انتقاد در کشور رو به رشد است و با افزایش آگاهی‌های تخصصی و آکادمیک نسل جوان و با تکثیر و تسهیل وسایل ارتباطات در عصر جدید (ماهواره و اینترنت) بسترهای نقد و انتقاد به‌ویژه از سوی نسل جوان، در حال آماده شدن است؛ (گرچه تا دستیابی به فرهنگ نقد راه زیادی در پیش داریم). این‌جا است که نیاز به تأمل جدی نظری،

کالبدشکافی، تعیین حدود، طرح عوامل، موانع و ... بحث نقد روزبه‌روز بیشتر شده است و طرح بحث در موضوع را ضروری می‌کند.

۴. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با نگاه مختصر در ادبیات و پیشینه بحث چند نکته قابل تأکید است:

۱. گرچه در ابعاد نظری بحث نقد و انتقاد در ایران، مقالات محدود و منابعی نیز یافت می‌شود، اما عمده نگارش‌ها، نقد را در حوزه رشته ادبیات به بحث گذاشته‌اند؛ حال آن‌که حیطه نقد بسیار وسیع‌تر و عمیق‌تر از نقد ادبی و منابع خاص آن است و مقالات وارده نیز در موضوعی با این همه اهمیت و ضرورت، حق مطلب را ادا نمی‌کنند. از این‌رو جای مباحث نظری جدی در موضوع خالی است.

ولی آنچه بین عالمان و متفکران اسلامی و ایرانی گذشته وجود داشته است، حکایت از جریان نقد و انتقاد شفاهی و کتبی کثیر و عمیق در بین آن نخبگان فکری دارد؛ یعنی می‌توان از وجود نقد و انتقاد فراوان در تاریخ اسلام و ایران گزارش کرد. نقد عملی به معنای نقد بر عملکرد (نه نقد دیدگاه) دیگران نیز در فرهنگ سیاسی، اجتماعی و فردی ایران و اسلام، هرچند اندک، اما قابل گزارش است.

۲. آنچه مورد اشاره قرار گرفت، مربوط به مقام توصیف و گزارشی از وضع موجود ادبیات نقد و انتقاد در فرهنگ اسلامی و ایرانی است؛ اما در مقام تعلیل، تبیین و چرایی، جدی نگرفتن مباحث نظری و عملی نقد در این سامان، پرسشی اساسی است و کندوکاوی بنیادین می‌طلبد که جای بررسی جداگانه دارد؛ برای نمونه می‌توان پرسید که آیا می‌توان بین دو متغیر فضای بسته سیاسی و اجتماعی و وجود نقد و انتقاد، رابطه مثبت و معنادار دید یا خیر؟^{۲۳}

پاسخ بدین پرسش، پژوهش و تأملی مستقل می‌طلبد و تنها پس از پاسخ به این‌گونه پرسش‌ها است که می‌توان در مقام تجویز، از سویی برای رفع این نواقص چاره اندیشید و از سوی دیگر برای ایجاد فرهنگ نقد، انتقاد، عقلانیت و آزاداندیشی ارائه طریق کرد.

۳. از آن‌جا که مباحث و گزارشات تاریخی، چه در حیطه معرفت درجه اول و چه از دید معرفت درجه دوم، مورد توجه و غایت اساسی این نوشتار نبود، از این‌رو بحث نقد و انتقاد در ایران، با مسامحه در جنب ذیل تاریخچه و ادبیات نقد و انتقاد در اسلام مطرح شد؛ گرچه در یک کار دقیق و وسیع‌تر، می‌توان ادبیات بحث نقد در ایران پیش از اسلام یا حتی در عرض

سایر مناطق جغرافیایی جهان اسلام را به صورت مستقل و مبسوط مورد تأمل قرار داد؛ البته در این میدان، آثار موجود نیز تا حدی رهگشا است که از جمله آن‌ها، کارهای دکتر زرین‌کوب، مثلاً در کتاب «آشنایی با نقد ادبی» است.

چرایی نقد

در این بخش از نوشتار پرسش اساسی آن است که اصولاً چرا باید از نقد و انتقاد سخن گفت و به عنوان ارزش از آن دفاع کرد؟ در دفاع از نقادی علمی و عملی و ضرورت نقدپذیری از جمله می‌توان به دلایل ذیل استشهاد جست:

۱. رشد علم

واضح است که توانایی فکری و علمی ما آدمیان محدود است. اگر در حوزه‌های نظری بر قوانین و نظریه‌های موجود هیچ‌گونه انتقادی وارد نیاید، بشریت در حوزه‌های علمی دچار رکود، خمود و درج‌زدگی می‌شود. حتی اگر نگرش و برداشتی از هر حوزه علم، تبدیل به پارادایم (Paradigm) می‌شود (که در حوزه‌های علوم انسانی به ندرت چنین اتفاقی می‌افتد)، به نفع علم و عالم است که این پارادایم دچار بحران و انقلاب علمی شده و علم عادی جدید بجوشد و پس از تبدیل شدن به پارادایم، مجدداً دچار بحران جدید شود و ...^{۲۴} تا محصول آن دستاوردهای تازه و مفید برای بشریت و برای حوزه اندیشه باشد. حاصل آن‌که پویایی علم، به نقد وابسته است.

۲. ادای حق عقل

از کارکردهای صواب عقل آن است که می‌تواند هر آن‌چه (اعم از کتبی یا شفاهی) برایش مطرح می‌شود یا هر عملی را که در مقابلش رخ می‌دهد، را تجزیه و تحلیل، بررسی و ارزش‌گذاری کرد و تمیز دهد. اگر عقل و عقلانیت در فرهنگ مناسب و از کودکی رشد کند (که هم به زبان روانشناختی و هم به لسان فرهنگ فلسفی سنتی ما، عقل از کودکی تا بزرگسالی در حال تحول و تکامل است)،^{۲۵} به راحتی در حیطه‌های معمولی می‌تواند سره را از

ناسره تشخیص دهد و در حیطه‌های تخصصی نیز به شرط مسلح شدن به ابزار، توان بازشناسی صواب از ناصواب را دارد.

شکر عقل و حق این نعمت الهی آن است که بارور شود و از توان تمیز صواب از ناصواب آن بیشترین بهره برده شود و نگاه نقادانه به عالم و آدم و به علم و عمل داشتن، حق عقل است و ادا نکردن این حق، ظلم به این نعمت عظیمی است که به ما آدمیان اعطا شده است. قرآن کریم در سوره انفال آیه ۲۲، کسی را که از عقل بهره نگیرد، در زمره بدترین جنبنده‌ها و موجودات نزد خداوند معرفی می‌کند.

۳. تصحیح نظر و عمل

اگر آدمیان بخواهند که با دقت و بدون دخالت داشتن آرمان‌ها، آرزوها و نفسانیات، نظریه‌پردازی یا عمل کنند، (در هر حیطه‌ای) احتمال لغزش و خطا دارند؛ چون امکاناتشان محدود است و فقط به بعضی از وجوه یک موضوع می‌توانند توجه کنند و این‌جا است که فرد یا افرادی باید این نواقص را برشمارند و بگویند تا به دیدگاه دقیق‌تر و به عملکردی مطلوب‌تر برسند.

حال آن‌که برای ما انسان‌ها وجود غرایز، نفسانیات، شهوات و منیت‌ها امری قطعی و جدی است؛ از این‌رو همان‌گونه که انسان ندای باطن، وجدان و فطرت را برای نیک عمل کردن می‌شنود، با غرایز و خواهش‌های نفسانی از همان بدو کودکی سروکار دارد^{۲۶} و این‌جا است که حتی کسانی مانند یوسف پیامبر، که از نگاه دینی معصوم است، پس از گذراندن آزمون‌های سخت و سربلندی در آن آزمون‌ها می‌گوید:

«و ما ابری نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی غفور رحیم»^{۲۷}

و من خودستایی نکرده و نفس خویش را از عیب و تقصیر مبرا نمی‌دانم؛ زیرا نفس‌اماره انسان را به کارهای زشت و ناروا سخت و می‌دارد؛ جز آن‌که خداوند به لطف خاص خود، آدمی را نگهدارد که خدای من بسیار آمرزنده و مهربان است.

با این توصیف کسانی که می‌خواهند در خطرات سالم بمانند، خوب است نه تنها از نقد فرار نکنند، بلکه خود را در معرض انتقادهای قرار دهند. این خطرات برای آنانی که موقعیت و شأن بالاتر دارند، جدی‌تر است؛ از این‌رو است که معلمان اخلاق نیز برای رفع عیوب نفس پیشنهاد می‌کردند که درصدد یافتن دوستی برآید که راستین، بصیر و متدین باشد و او را

به عنوان نگاهبان بر خویشتن بگمارید تا حالات و رفتار شما را زیر نظر بگیرد و اخلاق و رفتار ناخوشایند و عیوب و خرده‌های باطنی و ظاهری را باز یافته و آن عیوب را هشدار دهد.^{۲۸}

پس برای تصحیح نظر و عمل، بر مبنای عقلی و نقلی می‌توان از ارزش نقد دفاع و چرایی انتقاد را تعلیل و تبیین کرد. بر این اساس دینداران که دغدغه مسئولیت‌های آن جهانی داشته و می‌خواهند با افعال و باورهای سالم‌تر به استقبال روزی بروند که مال و فرزندان در آن جا سودی نداشته و قلب سالم می‌طلبند [شعراء (۲۶): ۸۸ و ۸۹]، باید بیشتر از دیگران از نقد و انتقاد استقبال کنند و اگر چنین نیست، جامعه دینی باید به آسیب‌شناسی خود بپردازد.

۴. رفع نسیان و غفلت

یکی از دلایلی که انسان‌ها باید از نقد و انتقاد دفاع کنند و آن را به عنوان یک ارزش فرهنگی و اجتماعی درآورند، آن است که ما آدمیان در معرض نسیان و غفلت هستیم، در موارد بسیاری از مسئولیت‌هایی که داریم، غفلت می‌کنیم. معلمی که با چوب، تنبیه فیزیکی و اعمال خشونت به دنبال تعلیم و تربیت دانش‌آموزان است، به قطع از هدف و غایت کارش غفلت کرده است.

می‌دانیم که غفلت با تغافل فرق دارد. غفلت نقص است، ولی تغافل کمال است؛ غفلت به درمان نیاز دارد، ولی تغافل خود درمان است. تغافل یعنی خود را به غفلت زدن و کارکرد آن در جایی است که یک مسئول، مربی یا والدین در حالی که نقص و ضعف و عیبی از زیردستان، متریان و کودکان می‌بینند، در یک ملاحظه و تأمل آگاهانه، به مصلحت نمی‌بینند که این نقص را دامن زده و مطرح کنند؛ در نتیجه کریمانه از کنار آن می‌گذرند.

اما غفلت، فراموشی است؛ از این رو به انسان غافل باید تذکر داد. در این زمینه، شیوه تربیتی سقراط که معتقد بود آدمیان جاهل نیستند، بلکه غافل‌اند و از این رو نیاز به تذکر دارند، قابل توجه و توصیه است.^{۲۹} در این نگاه، نقد و انتقاد در اصل تذکری است به کسی که از مسئولیت‌ها، شرایط، موقعیت و غایات خود فاصله گرفته تا به خود آید و به مسیر اصلی بازگردد؛ در نتیجه چنین آدمی باید شاکر و سپاسگزار باشد که دیگری در حق او لطف کرده و با نقد عملش، او را به خود آورده است.

البته حیطه نسیان و غفلت به عمل خلاصه نشده و به حوزه‌های نظری نیز کشانده می‌شود. گرچه امروزه با به میدان آمدن وسایل ارتباط جمعی و به‌ویژه کامپیوتر، انواع CD و اینترنت، محققان به صورت سهل‌الحصولی به منابع دسترسی دارند و با مراجعه دقیق در حین مباحث نظری، کمتر از منابع و مباحث عمده غفلت می‌شود (در پژوهش‌های سنتی، جای نسیان، غفلت و ضریب احتمال و خطای آن بسیار بالاتر بوده‌است)، ولی در عین حال ممکن است یک نظریه‌پرداز از نکته‌ای اساسی در بحث غفلت کند؛ از این‌رو نظریه‌اش را براساس روی مفروضی بنا کند که در صورت نقد نظری یا اصل دیدگاه او زیر سؤال رود یا ممکن است بالعکس، شواهد خوبی وجود داشته باشد که باطرح آن‌ها از سوی ناقد، نظریه‌ای غنای بیشتری یابد یا امکان بسیاری وجود دارد که در طرح دیدگاه، از جهاتی مهم در موضوع غفلت کند که نوشته‌های انتقادی، آن ابعاد مورد غفلت را نیز زنده کرده و جامعیت بیشتری به نظریه می‌بخشد.

در هر صورت آدمیان در عالم نظر و عمل در مظان غفلت و نسیان هستند و نقد و انتقاد از جمله مجاری تذکر و رفع این نواقص در اندیشه و کنش است.

۵. آفت‌زدایی از بیرون

از دغدغه‌های متفکران دنیای در حال توسعه آن است که وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌ای در عصر حاضر، به‌رغم مزیت‌ها، مشکل‌ساز نیز می‌باشد؛ یعنی ذهن انسان امروزی در معرض طوفانی از اخبار، گزارش‌ها و اطلاعات است. اطلاعاتی که نه تنها امکان تفکر را از انسانی که در معرض این طوفان است، می‌گیرد، بلکه حتی اجازه پرسش را به انسان نمی‌دهد.

از جمله راه‌حل‌های منادی ایده گفت‌وگوی تمدن‌ها برای خطر یاد شده و مقابله با این امر آن است که باید در برابر این پدیده منفعل و تأثیرپذیر نباشیم و برای رسیدن بدین غایت، باید زمینه نقد و انتقاد، پرسش، گفت‌وگو، دیالوگ و مباحثه را در جوامع پدید آوریم و جریان پرسش، انتقال اندیشه‌ها و نقد و انتقاد را به‌عنوان یک اصل، که به ما هویت می‌بخشد و در برابر دیگران هویت ما را تقویت می‌کند، گسترش دهیم.^{۳۰}

پس اگر در معرض تهدید فرهنگی دیگران قرار داریم، از دلایل رجوع به نقد آن است که ما را در برابر این خطرات، به خود متکی کرده و تقویت می‌کند و به خودباوری می‌رساند؛ نقدی که دامنه آن، هم شامل خودی‌ها و هم دیگران می‌شود.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

۱. در این نوشتار به اختصار دیدیم که از آثار و نتایج نقد، رشد علم، ادای حق عقل، تصحیح نظر و عمل، رفع نسیان و آفت‌زدایی از بیرون است. اگر نقد و انتقاد آثار و نتایج دیگری غیر از موارد یاد شده نیز نداشت، باز جای این پرسش باقی بود که چرا جامعه ما از فرهنگ نقد و انتقاد به جد فاصله دارد و نه افراد جسور برای نقد فراوان‌اند و نه افراد صبور برای پذیرش نقد؟ این بحث ما را به نکات مهمی در عوامل مؤثر بر نقد و موانع بازدارنده از فضای نقد می‌کشاند که در ادامه مورد تأمل قرار می‌گیرد.

۲. اما فواید نقد را می‌توان از نکات یاد شده نیز فراتر برد و گفت: نقد و اصلاح پیوند وثیق دارند؛ زیرا در اصلاح با حسن دیدن برخی از مبانی و عملکردها، به دنبال طرح نقایص و رفع معایب از مواردی هستند که مشکل دارند؛ از این‌رو اصلاح‌طلبی در مقابل محافظه‌کاری (که اهتمام آن، طرح محاسن است) و انقلاب (که اهتمام آن، در طرح معایب نظام موجود است) قرار می‌گیرد.^{۳۱}

نقد و انتقاد با توسعه‌یافتگی ارتباط محکم دارد؛ زیرا تنها راه رسیدن به توسعه، رفع و دفع نواقص و معایب است که در نقد و انتقاد بدان‌ها پی می‌بریم. فرهنگ نقد و انتقاد، فرهنگ مشارکت را دامن می‌زند؛ چون به همه مردم و به‌ویژه نخبگان فکری، حق اظهار نظر می‌دهد. نقد و انتقاد بر اخلاق آثار عجیب و عمیق دارد؛ زیرا به جای این‌که افراد را به سوی دورویی و تظاهر بکشاند، به سمت شجاعت، صراحت و شفافیت می‌برد و چنین جامعه‌ای از جهت اخلاقی در استانداردهای بسیار بالا قرار می‌گیرد و از آرزوهای عرفای ما زهدگریزی و ریاست‌ستیزی بوده است؛ چنان‌چه امام‌خمينی در غزل مشهورشان به نام چشم بیمار، با نقد بر واعظان چنین آورده‌اند:

«جامعه زهد و ریا‌کنند و بر تن کردم خرقه پیر خرابانی و هشیار شدم
واعظ شهر که از پند خود آزارم داد از دم رند می‌آلوده مددکار شدم»

نقد از جهت سیاسی، مردم‌سالاری و نظارت از پایین را تقویت می‌کند و از جهت اجتماعی، از جمله زیر ساخت‌های جامعه مدنی است. نقد جلوی رشد افراد فرصت‌طلب را می‌بندد؛ زیرا معایب آن‌ها را برملا می‌کند؛ و از این‌رو به شایسته‌سالاری دامن می‌زند. اگر در جامعه‌ای مسئولان در معرض نقد و انتقاد مردم در همه ابعاد باشند و نقدپذیران نیز از انتقادات

آنها استقبال کنند و به رفع نواقص خود بپردازند، این تعامل دوسویه مردم و دولتمردان، ضریب امنیت ملی، اجتماعی، شهروندی و ... را نیز بالا می‌برد و ... بسط هر یک از مفاهیم یاد شده که از محصولات نقد است و چرایی انتقاد را توجیه می‌کند، کار عظیمی می‌طلبد که بسط همه مطالب به علاقه‌مندان واگذار می‌شود.

عوامل و موانع نقد

درباره نقد و انتقاد می‌توان از زوایای گوناگون به تأمل نشست. اگر پرسش این باشد که نقد و انتقاد چه فایده‌ای دارد؟ یا نقد و انتقاد بر چه چیزهایی تأثیر می‌گذارد؟ در این صورت نقد به عنوان متغیر مستقل محسوب می‌شود و در پی تبیین متغیرهای وابسته در تحقیق هستیم. این بحث در قسمت پیشین (چرایی نقد) مورد بحث قرار گرفت و آثار و نتایج فرهنگ نقد و انتقاد بررسی گردید.

اما گاه پرسش این است که چه چیزهایی نفیاً و اثباتاً بر نقد مؤثر است؟ به عبارت دیگر این بار نقد و انتقاد به عنوان متغیر وابسته مورد تحقیق است و نقش میانی، عوامل و موانع مؤثر بر نقد مورد ارزیابی قرار می‌گیرد؛ بحثی که در این قسمت نوشتار مورد توجه ما است. مجموعه عوامل و موانع مؤثر بر نقد را می‌توان به دو دسته غیر اکتسابی و اکتسابی تقسیم کرد.

۱. عوامل و موانع غیر اکتسابی

می‌دانیم که ما آدمیان از بسیاری شرایط به‌طور ناخواسته و به اجبار متأثریم؛ از عوامل بیولوژیک مثل: قد، رنگ پوست، شکل و حتی عواملی مثل هوش و ... تا عوامل اجتماعی که محصول کدام جامعه هستیم، از کدام آب‌شخورها تغذیه شده‌ایم، نقش بسترهای تاریخی، عوامل جغرافیایی، محیطی و ...^{۳۲}

آیا این‌گونه عوامل جبری بر بحث نقد و انتقاد، نقادی و نقدپذیری نیز مؤثر است؟ آیا فردی که قدرت کلامی بالاتر دارد، در مقایسه با کسی که مهارت کلامی‌اش محدودتر است، برای نقادی آماده‌تر و مجهزتر نیست؟ آیا فرزندی که هوش بالاتر از دیگری دارد، برای تفکیک سره از ناسره، امکانات و آمادگی بیشتر ندارد؟ آیا کودکی که در مقایسه با دیگران شجاع‌تر است، برای نقادی مهیاتر نیست؟ و در نقدپذیری نیز آیا کودکی که صبورتر، خوش

چهره‌تر و ساکت‌تر است، برای پذیرش نقد از فرزندان جسورتر، عصبانی‌تر و بی‌قراتر، آماده‌تر نیست و امکانات نقدپذیری بالایی ندارد؟

پاسخ دقیق میزان تأثیر عوامل و موانع بیولوژیکی بر میزان جسارت یا تحمل افراد، با توجه به این‌که آدمیان با هم تفاوت دارند (تفاوت فردی اصل مهمی است)، کار پژوهشی مستقل و گسترده می‌طلبد. اما نگارنده در این نوشتار، در حد فرضیه به صورت کلی این مدعا را دارد که در مجموع برخی از آدمیان از کودکی و از جهت ژنتیکی و بیولوژیکی نسبت به دیگران برای نقادی یا نقدپذیری آماده‌ترند؛ و از این‌رو می‌توان مدعی شد که عوامل غیر اکتسابی بر نقد و انتقاد مؤثر است.

می‌توان بر نقش و تأثیر عوامل و موانع محیطی، جغرافیایی،^{۳۳} اجتماعی و تاریخی بر نقد و انتقاد نیز به صورت مبسوط سخن گفت؛ ولی به اجمال عین فرضیه بالا را درباره این عوامل نیز می‌توان داشت که محیط، جغرافیا و ... نیز بر نقادی یا نقدپذیری آدمیان مؤثر است؛ اما این‌که آن تأثیرپذیری تا چه حد است و آیا قابلیت کم و زیاد شدن دارد یا خیر، جای بررسی زیادی دارد که به برخی از نکات قابل توجه در عوامل و موانع غیراکتسابی در ذیل اشاره می‌شود.

اول: گرچه عوامل غیر اکتسابی مانند مسائل وراثتی، محیطی و ... بر خلق و خوی آدمیان مؤثر است، اما در یک نگاه دقیق و انتخاب عقلایی، این آدمیان‌اند که با دقت در گزینش همسر و شریک زندگی یا محیط زندگی مناسب یا نامناسب، بخشی از آینده خود و فرزندان‌شان را رقم می‌زنند و با انتخاب مناسب‌تر و تغییر شرایط محیطی، جغرافیایی و اجتماعی به نتایج متفاوت می‌رسند. با ملاحظه جوانب امر می‌توان از جهت ژنتیکی به فرزندان زیباتر، با هوش‌تر و ... رسید یا به محیط مناسب‌تر و آزادتری برسند که براساس این مبانی و متأثر از این عوامل، بسترهای مناسب‌تری از جمله برای نقد و انتقاد داشته باشند؛ پس تأثیر انسان‌ها قبل از تسلیم این عوامل قهری شدن نیز کاملاً منتفی نیست.

دوم: از جمله ویژگی‌های ما انسان‌ها، عقلانیت و اراده است؛ از این‌رو حتی پس از وارد شدن به یک محیط و فضا نیز این‌گونه نیست که چون شرایط مثلاً نامساعدی بر او تحمیل شده، پس وظیفه او نیز تسلیم شدن مطلق به شرایط است. در این زمینه نیز انسان‌ها دست‌کم در بسیاری از حیطه‌ها، توان تغییر شرایط فیزیکی و روحی را دارند (مثلاً امروزه رنگ مو را

عوض و چاقی و لاغری را درمان می‌کنند و ... در این صورت نیز نمی‌توان بدین بهانه که من مهارت کلامی کم است، دم از نقادی فروبست. اگر نمی‌توانی خوب حرف بزنی، حرف خوب بزنی، بنویس و فعال و خلاق باش.

هوش انسان‌ها نیز گرچه بالا و پایین دارد، ولی عوامل بیرونی در رشد و بالفعل کردن آن، تأثیر بسزایی می‌گذارد. آدم‌های باهوش متوسط، در فضای مناسب نقد و انتقاد می‌توانند تجربه‌های مفید و آموخته‌های مؤثر داشته باشند تا قدرت نقادی آن‌ها بالاتر رود. در زمینه نقدپذیری نیز نمی‌توان به بهانه این‌که از جهت وراثتی کم حوصله هستم، از نعمت و محصولات نقد محروم ماند. انسان می‌تواند با تکرار، تمرین، تلقین و تربیت، روحیاتش را عوض کند و تحولات اساسی داشته باشد.

از مثال‌های بارز قرآنی که عوامل محیطی متعدد و نامساعد بر او تأثیر منفی نگذاشته و از نگاه دینی به عنوان الگوی همه مومنان معرفی شده، آسیه، همسر فرعون است. او در محیط خانوادگی فرعون زندگی کرد، از سر سفره ظالم غذا خورد، در فضا و محیط استبداد و شرک فرعونی زیست، با شریک زندگی فاسد هم نفس شد، ولی با این همه به ایمان و باورهای خلاف محیطش رسید و به نقد شرایط حاکم نشست و بر آن پافشاری کرد و پای آن جان داد؛ در نتیجه در قرآن مجید آمده است:

«و ضرب الله مثلاً للذین آمنوا امرئۃ فرعون، اذا قالت رب این لی عندک بیتا فی الجنة و نجنی من فرعون و عمله و نجنی من القوم الظالمین»^{۳۴}

و باز خدا برای مؤمنان (آسیه) زن فرعون را مثل آورد، هنگامی که عرض کرد: پروردگار، را تو خانه‌ای برای من در بهشت بنا کن و مرا از شر فرعون کافر و کردارش و از قوم ستمکار نجات بخش.

سوم: حاصل این تأمل کوتاه در عوامل و موانع غیراکتسابی نقد آن است که عوامل متعدد بیولوژیکی، وراثتی، محیطی، جغرافیایی و ... بر نقادی یا نقدپذیری مؤثرند. گرچه این عوامل با اراده، برنامه، عقلانیت، ایمان و ... قابل تغییرند، اما اصل وجود تأثیر این عوامل و موانع بر نقد قابل انکار نیست؛ به خصوص این‌که انسان‌های با اراده و مریدی که عزم تغییر محیط خود را داشته باشند نیز فراوان نیستند؛ از این رو به قطع از مبانی و خاستگاه‌های کثرت یا قلب نقادی و نقدپذیری، عوامل غیر اکتسابی‌اند. این‌جا است که برای تغییر شرایط باید از سطح فردی بالاتر رفت و بر برنامه‌های نهادی، بیرونی و فراگیر مؤثر بر نقد و انتقاد تأکید و عوامل

را تقویت کرد و موانع را از سر راه برداشت. این بحث ما را به بخش دوم بحث، یعنی عوامل و موانع غیر اکتسابی نقد می‌کشاند.

۲. عوامل و موانع اکتسابی

در کنار عوامل غیر اکتسابی، عوامل و موانع اکتسابی دیگری نیز فرهنگ نقادی و نقدپذیری را تأسیس، تثبیت و تقویت کنند؛ به عبارت دیگر فرهنگ نقد و انتقاد می‌تواند در دستور کار متولیان تربیت یک جامعه قرار گیرد و بازیگران این میدان (غیر از خود فرد که در بالا بدان اشاره شد)، به عوامل سیاسی، نهادهای مدنی و خانواده قابل تقلیل هستند.

۲- ۱ عوامل سیاسی

عوامل سیاسی مؤثر بر فرهنگ نقد و انتقاد از دو ناحیه بر تربیت انتقادی جامعه مؤثرند:

اول: از بالا (حکومت)

حکومت‌ها و دولت‌ها از عوامل و موانع اساسی فرهنگ نقد و انتقادند. دولت‌های استبدادی، توتالیتار و اوتالیتار از آن‌رو که خود را مجاز به تعیین تمام حدود و ثغور آحاد جامعه می‌بینند، فرصت درخواست عادی از حقوق خود را نمی‌دهند، چه رسد که به آنان حق نقد بر عملکرد خود را بدهند. دولت‌های مستبد از موانع جدی فرهنگ نقد و انتقادند، اگر نگوییم که مهم‌ترین مانع تولید فرهنگ و تربیت انتقادی جامعه‌اند.

امروزه اگر در ایران، به‌رغم انقلاب اسلامی و وجود قانون اساسی که بر حقوق و آزادی‌های آحاد جامعه تصریح دارد، نه تنها فرهنگ نقادی را در سطح عموم جامعه نداریم، بلکه حتی روشنفکران جامعه نیز همدیگر را تحمل نکرده و از فرهنگ نقد و انتقاد به دورند؛ نه آداب نقد را به درستی می‌دانند و نه سینه گشاده‌ای برای تحمل یکدیگر دارند.

آیا خاستگاه این مشکل را نمی‌توان در این نکته جست که دست‌کم ایران ۲۵۰۰ سال سابقه شاهنشاهی داشته و برای شاهنشاهی هر توجیهی که بدهیم، به وضوح حکومتی غیر مردم‌سالار و نخبه‌گرا است. مردمی که قرن‌ها افراد محدودی برای آن‌ها تصمیم گرفته و به دیدگاه آن‌ها نه تنها بی‌توجهی شده، بلکه کوچک‌ترین عکس‌العملی از بالا سرکوب شده، آیا بستر مناسب نقد و انتقاد را داشته است؟ آیا در فضای استبدادی شاهنشاهی، این فرهنگ تولید و بازتولید نشده است که در مقابل بالاتر و قدرت‌مندتر باید تسلیم، تواضع، کرنش، انقیاد

و همکاری داشت و در مقابل پایین‌ترها و ضعیف‌ترها باید گردنکشی، تکبر، اجبار و سلطه اعمال کرد؟^{۳۵} در چنین فضایی چگونه می‌توان توقع فرهنگ نقد و انتقاد داشت؟ و حال که شرایط در مقایسه با گذشته مساعدتر نیز شده است، بسترهای لازم، و مناسب و فرهنگ تربیتی شایسته نقد و انتقاد را نداریم و حتی ناخواسته خود کمک می‌کنیم که محیط را به سوی فضای بسته، استبدادی و غیر انتقادی بکشانیم.

اگر قرار است که حکومت به‌عنوان عامل مثبت فرهنگ نقادی و نقدپذیری عمل کند، نخست باید مردم‌سالاری را جدی بگیرد. تا وقتی مردم، سالار تلقی نشوند و از سوی دولتمردان ذی‌حقوق فرض نشوند، توقع برنامه‌ریزی فرهنگ انتقادی و تربیت، بی‌وجه و بی‌مناسبت است؛ دوم این‌که در این حد نیز کافی نیست، بلکه باید برای رسیدن بدین غایت مهم و پیچیده و محقق کردن این ایده، دکرترین داشته، استراتژی تدوین کرده، سیاست‌گذاری لازم را اعمال کنند و با تاکتیک مناسب بدان برسند؛ یعنی در یک فرآیند پیچیده، ایده نقد و انتقاد به صورت مطلوبی از نظر به عمل درآید.^{۳۶}

سوم، دولت‌ها به جهت امکانات و نهادهای تربیتی که در اختیار دارند (آموزش و پرورش، دانشگاه‌ها و ...)، اگر با یک کار تخصصی دقیق وارد میدان شده و پس از اجرای بخشی و آزمایشی در متن، مربی و بر تصحیح و تکمیل کار، نظارت دقیق حین اجرا داشته باشند و پس از اجرا، ارزیابی و برآورد درست اعمال کرده و به تصحیح نظر و عمل پردازند، مهم‌ترین عامل موثر بر تولید فرهنگ نقد و انتقادند.

دوم: از پایین

بازیگران عرصه غیردولتی مسائل سیاسی، احزاب و جریانات سیاسی هستند. اینان هم در سطح تشکلهای خود می‌توانند فرهنگ نقد و انتقاد را در دستور کار خود قرار دهند و هم از راه مجاری تبلیغاتی و تشکیلاتی خود بر تولید فرهنگ نقد و انتقاد بر جامعه مؤثر افتند. اخلاق سیاسی احزاب که باید رقابت و مشارکت را با هم و دیانت و کنش سیاسی را در کنار هم ببینند، کار پیچیده‌ای است که فقدان و خلأ آن امروزه فراوان به گوش می‌رسد و تا رسیدن به اخلاق انتقادی در احزاب نیز راه درازی در پیش است.^{۳۷}

اول: مراد از نهادهای مدنی، نهادهایی هستند که در حوزه غیر سیاسی (اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ایدئولوژیک و ...) فعالیت و در اصل کارگزاران مهم جامعه مدنی اند.^{۳۸} این تشکلهای مدنی در حیطه‌های کاری خود هم می‌توانند عاملان و هم مبلغان جدی نقد و انتقاد باشند و در تربیت انتقادی آحاد جامعه مؤثر افتند. به تعبیر یکی از نویسندگان، اگر با نقدناپذیری مدیر ارشد خود روبه‌رو می‌شویم، به ریشه‌یابی مطلب بپردازیم؛ زیرا با مسأله بسیطی روبه‌رو نیستیم. از راه بررسی علل و عوامل نقدناپذیری می‌توانیم فهرستی از مسائلی که در این معضل می‌توانند حضور داشته باشند، به دست آوریم. قطعاً علت انحصاری نقدناپذیری مدیر، فقدان شعور یا نقصان در توانایی و هوش‌شناختی نیست؛ بلکه علل دیگری از جمله محرومیت‌های دوران کودکی، خودباختگی مدیر و ... نیز می‌تواند در این مجموعه حضور داشته باشد. به تعداد هر یک از عوامل محتمل با مسائل احتمالی روبه‌رو هستیم.^{۳۹} در این صورت پس از تشخیص مشکل و تبدیل آن به مسأله، آن‌گاه به فکر درمان بيفتیم.

دوم: همان‌گونه که در درمان نقدناپذیری باید چاره‌جویی کرد، در یک برنامه دقیق، برای این‌که مدیران و زیردستان از فرهنگ نقد و انتقاد گریزان نباشند، باید به پیشگیری نیز پرداخت و این‌جا است که برنامه‌های تخصصی، حساب‌شده و دقیق‌تری لازم است و شیوه تعامل کارکنان یک نهاد اقتصادی و فرهنگی با هم، آنان را آماده فرهنگ انتقادی برای تعامل با دیگران می‌کند و کنش آنان بر دیگران نیز مؤثر افتاده و اندک اندک به فضای تربیتی نقد و انتقاد وارد می‌شویم؛ البته در کنار برنامه‌ریزی برای عمل، نباید از تلاش‌های نظری و تبلیغات بر فرهنگ نقد و انتقاد غافل ماند و این‌گونه نهادها باید در این زمینه نیز هزینه و سرمایه‌گذاری کنند.

سوم: واضح است که پیش شرط فعالیت‌های مناسب نهادهای مدنی، وجود بسترهای سیاسی مناسب و نظام سیاسی مطلوب مردم‌سالار است؛ وگرنه نهادهای مدنی نیز قدرت مانور اندک و توان تأثیرگذاری محدود خواهند داشت. اگر قانون مناسب، آزادی‌های لازم و ... نباشد، نهادهای مدنی چگونه می‌توانند فعالیت و گسترده در جهت تولید فرهنگ نقد و انتقاد داشته باشند؟ پس از فرض وجود حکومت مردم‌سالار، آن‌گاه باید سیاست‌های کلان سیاسی نظام نیز با فعالیت‌های نهادهای مدنی به صورت مکمل در یک برنامه‌ریزی در جهت تقویت

عقلانیت، شجاعت، مسئولیت‌پذیری، گفت‌وگو، مشارکت، عدالت‌طلبی، حق‌خواهی و نیز دامن زدن به فرهنگ سعه‌صدر، صبر و تحمل و مدارای یکدیگر باشد تا از محصولات آن، وجود فرهنگ نقد و انتقاد باشد.

چهارم: در ذیل بحث از نهادهای مدنی به عنوان عوامل و موانع نقد، بر نقش نهادهای دینی به صورت مشخص، تأکید ویژه می‌توان داشت. متولیان دینی با شیوه نگرش بسته به دین می‌توانند از موانع حداقل بخشی از نقد و انتقادهای در سطح جامعه باشند و بالعکس با قرائت‌های بازتر می‌توانند برای نقد و انتقاد، فضای مناسب تولید کنند.

به عنوان شاهد، میزان مدارای آنان با دیگران و برداشت‌آنها از تحمل نسبت به دیگران و مخالفان، می‌تواند راه نقد و انتقاد را بسته و باز کند. اگر متولیان دینی در مقابل پرسش‌های دیگران سعه‌صدر لازم را به خرج نداده، بلافاصله آنان را به شبهه‌افکنی متهم کنند و به جای پاسخگویی و تقویت فرهنگ عقلانیت، منادی فرهنگ تعبد در جامعه باشند، در این صورت متأثر از تعصب و تحجر آنان، راه فرهنگ انتقادی نیز ناهموار خواهد شد. در این صورت هر پرسشگر انتقادی به کفر و ارتداد^{۴۰} متهم خواهد شد.

اما اگر نخبگان دینی ما به این‌جا برسند که بگویند: نسل جدید حق دارد بگوید، چرا ژاپن بت‌پرست و ایران مسلمان در یک سال و در یک وقت به فکر افتادند که تمدن و صنعت جدید را اقتباس کنند و ژاپن به آن‌جا رسید که با غرب رقابت می‌کند و ایران در این حد است که می‌بینیم؟! در قدیم سطح فکر مردم پایین بود، در مردم کمتر شک و تردید و پرسش پیدا می‌شد، حالا بیشتر پیدا می‌شود؛ طبیعی است وقتی که فکر کمی بالا آمد، پرسش‌هایی برایش مطرح می‌شود که قبلاً مطرح نبود، باید شک و تردیدش را رفع کرد و به پرسش‌ها و احتجاجات فکری‌اش پاسخ گفت^{۴۱} یا این تلقی که:

«عصر ما از نظر دینی و مذهبی، خصوصاً برای طبقه جوان، عصر اضطراب و دودلی و بحران است. مقتضیات عصر و زمان یک سلسله تردیدها و سؤال‌ها به وجود آورده و سؤالات کهنه و فراموش شده را نیز از نو مطرح ساخته است. آیا باید از این شک و تردیدها و پرس‌وجوها که گاهی به حد افراط می‌رسد، متأسف و ناراحت بود؟ به عقیده من هیچ‌گونه ناراحتی ندارد. شک مقدمه یقین، پرسش مقدمه وصول و اضطراب مقدمه آرامش است.»^{۴۲}

آری اگر نخبگان دینی به دیگران حق پرسش دهند و حق اشکال و نقد از سوی آنان را بپذیرند و قدرت تحمل خود را بالا ببرند، چه بسا بسیاری از اشکالات آن‌ها را نیز وارد خواهند یافت و این‌جا است که هم به فضا و فرهنگ نقادی کمک کرده‌اند و هم به فرهنگ نقدپذیری و به بهانه تفکر دینی، تحجر، تصلب و نفی، عقلانیت را دامن نمی‌زنند و از همین جهت می‌توانند خود از بستر سازان فرهنگ نقد و انتقاد بوده و به‌عنوان عوامل مؤثر و مثبت در این میدان، با بهره بردن از نهادهای دینی و ابزارهای تحت اختیار عمل کنند.

پنجم: در نهایت نقش نهادهای مدنی در تولید فرهنگ سالم نقد و انتقاد بسیار اساسی است؛ زیرا نخست آن‌که چون به صورت مستقیم از قدرت و آمریت در نهادینه کردن فرهنگ نقد بهره نمی‌گیرند، نافذترند، و دوم آن‌که با یک برنامه‌ریزی دقیق می‌توانند به صورت غیرمستقیم در عمده ابعاد جامعه (اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و ...) بر آحاد مردم مؤثر افتاده و ضمن عمل کردن به آداب نقادی و نقدپذیری، این فرهنگ را به دیگران نیز منتقل کنند.

۲-۳. خانواده

از ویژگی‌های ما آدمیان تأثیر پذیری و تأثیر گذاری است. انسان‌ها در کودکی بیشترین تأثیر را می‌پذیرند و تأثیرگذاریشان اندک است. اگر قرار است فرهنگ نقد و انتقاد تقویت شود، نخستین محیط بسیار مناسب که بذر آن را می‌توان کاشت، محیط خانواده است. اعضای خانواده باید عملاً در خانواده، فضای نقد و انتقاد را پیش‌بینی و اعمال کنند، کودکان نیز در چنین فضایی باید رشد کنند و تربیت شوند.

اگر زیر ساخت‌های شخصیت آدمی در کودکی شکل گیرد، با آموزش و پرورش حساب شده و دقیق می‌توان زیر ساخت‌های فرهنگ نقادی و نقدپذیری را در محیط خانواده در کودکان کاشت. در این زمینه توجیهات نظری، بخشی از فعالیت‌های لازم است و الگوی عملی بودن والدین، بخش دیگر از تلاش‌ها.

با رعایت این‌گونه نکات، خانواده از عوامل مهم مؤثر بر فرهنگ نقد و انتقاد است و اگر خانواده‌ای بر مبنای تحکم، خشونت، مردم‌سالاری، اختلاف و... باشد، خانواده می‌تواند بر فرهنگ انتقاد تأثیر منفی گذارده و از موانع ایجاد بسترهای لازم برای نقادی و نقدپذیری تلقی شود.

البته واضح است که باید بین تلاش‌های مثبت خانواده برای تولید فرهنگ انتقادی، با تلاش‌های سایر مراجع و نهادهای رسمی و غیررسمی، نوعی هماهنگی وجود داشته باشد و به صورت مکمل عمل کنند و یا حداقل معارض همدیگر بر روی کودکان و مخاطبان تأثیر نگذارند که در چنین شرایطی، از جامعه توقع تولید فرهنگ عمیق و گسترده نقد و انتقاد را نباید داشت.

اگر آموزش و پرورش، احزاب و تشکلهای سیاسی، نهادهای مدنی و خانواده، در مقابله با تحجر و جهل همسان بوده و به گسترش عقلانیت، فضای گفت‌وگو و مشارکت بپردازند، آنگاه از محصولات چنین فضایی، جرأت و جسارت یافتن افراد از سویی و سعه صدر و تحمل پذیری از سوی دیگر خواهد بود.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

۱. مجموعه عوامل و موانع نقد در دو دسته غیراکتسابی (ژنتیک، محیطی و ...) و اکتسابی (دولت، احزاب، نهادهای مدنی و خانواده) قابل تقسیم‌اند. متأثر از عوامل کلی یاد شده، تربیت، شجاعت، مسئولیت‌پذیری، مردم‌سالاری، مشارکت‌خواهی، فضای آزاد، محیط گفت‌وگو، قانون‌گرایی، کثرت کارکردهای زبانی، وجود تشکلهای مردمی و ... از عوامل مؤثر بر نقدند. چنانچه استبداد، قانون‌گریزی، خشونت، جهل، تقلید، تحجر، تعصب و ... از موانع اساسی نقادی‌اند.

همچنین در نقدپذیری، تحمل‌پذیری، سعه‌صدر، تربیت، حق‌طلبی، روحیه خطاپذیری و ... از عوامل مؤثر بر نقدپذیری‌اند و نیز خشونت، عصبانیت، کم‌حوصلگی، جهل، تقلید، تحجر، تعصب و ... از موانع نقدپذیری‌اند.

۲. گذار از ایده دفاع از نقادی و نقدپذیری تا دستیابی به چنین غایتی، برنامه می‌خواهد، دگرترین، استراتژی، سیاستگذاری و تاکتیک مطلوب می‌طلبد.

از جمله نهادهایی که به صورت مؤثر می‌تواند در بعد نظری و عملی، فرهنگ نقد را تعمیق و گسترش بخشد، وزارت آموزش و پرورش است که از سویی در کتاب‌های درسی به صورت خصوصاً غیرمستقیم، در قالب شعر، داستان و ... در ذهن کودکان و نوجوانان فرهنگ نقد و

انتقاد را بکار و از سویی باید از فرهنگ مکتوب بیرون آمده و با محفوظات محوری فاصله گیرد.

آموزش و پرورش باید به جایی برسد که برنامه‌های عملی و مهارتی را جزء برنامه‌های قطعی سالانه قرار داده و دانش‌آموزان در عمل، فرهنگ نقد و انتقاد را در جلسات، میزگردها، تعاملات، کنش‌های جمعی، اردوها و ... با مدیریت معلمان و مربیان، در قالب کارگاه‌ها تجربه کنند تا آموخته‌های ذهنی، اندک‌اندک در قلب‌ها بنشیند و جوانه‌های جدی و فراوان بزنند.

۳. عوامل یاد شده و بازیگران اصلی میدان فرهنگ انتقادی، باید شیوه رفتار و برنامه‌ها را نهادینه و قانونمند کرده و استمرار بخشند تا با تکرار، تمرین، تلقین و پیگیری، آرمان‌های جامعه‌ای اندیشمند، فکور، قانونمند، اهل گفت‌وگو و نقد به بار بنشیند و از گفت‌وگو و نقادی‌های موردی، به گفتمان (discourse) انتقاد به عنوان یک ارزش برسیم.

۴. نقش نخبگان دینی و روشنفکران در روشنگری اذهان بسیار مهم است و واضح است که پیش از آن، خود این دو شأن اجتماعی باید اهمیت نقد و انتقاد را با تمام وجود باور داشته و در عمل بدان پایبند بوده و سپس بر روی این ارزش در جامعه تبلیغ کرده و برای تحقق آن تلاش کنند و چنین غایتی را وظیفه خود بدانند.^{۴۳}

۵. از آن‌جا که تأثیر عوامل یاد شده در این بخش بر نقد و انتقاد، مطلق، جامع و نهایی نیست و نقدپذیری و نقادی، ذی‌سطوح و نسبی می‌باشند، از این‌رو باید گام‌به‌گام و آهسته‌آهسته به سوی فرهنگ انتقادی کامل‌تر حرکت کرد و در این راه صعب و دیرپاب، حوصله به خرج داده و از مرحله‌ای به مرحله بالاتر سیر کنیم و با آزمون و سعی و خطا، افق‌های مطلوب‌تری را در نورددیم.

۶. در نهایت محصول کار و تأثیر عوامل مؤثر بر نقد و انتقاد، باید آن باشد که بر نقد از دو زاویه بنگریم:

اول، نقد به عنوان روش: یعنی به عنوان یک سبک، اسلوب، سیره و متد بپذیریم که در حیطه نظر و عمل، اصل بر نقادی و نقدپذیری است و مطلق‌انگاری و نهایی دیدن اندیشه و عمل را اصلاح کنیم و بدانیم که همیشه در راهیم و با تأمل همیشگی و با نقد و انتقاد می‌توان از یک جایگاه فروتر، به جایگاه فراتری گام نهاد.

دوم، نقد به عنوان محتوا: یعنی محصول و محتوای نقد نظری یا نقد بر عملکرد، که لزوماً جامع، مانع و بی‌عیب نیست؛ از این رو نقد از جهت محتوایی، خود نیاز به نقد دارد. نقدپذیری به معنای تسلیم شدن مطلق در مقابل ناقد نیست؛ بلکه تمرین برای آن است که در مقابل مستشکل آرام باشیم، آن‌گاه با عقل نقاد خود، نقد او را مورد توجه قرار داده و اگر ناسره‌ای دارد، از سره جدا کرده و آن‌گاه نکات مثبت را بپذیریم و با تصحیح عمل و نظر، به سوی توسعه، اصلاح، فلاح و سلامت گام برداریم.

پی‌نوشت‌ها

۱. دکتر بشیریه بحث نقد را با تساهل از نگاه بوهر بدین نحو پیوند می‌زند که ما در هر لحظه از زمان می‌توانیم در جستجوی حقیقت در دو سطح عمل کنیم: یکی تقویت نظریه خود به هر شیوه ممکن و دیگری کوشش برای درهم شکستن آن از راه کشف ناهماهنگی‌ها و نارسایی‌های مندرج در آن. بدینسان برای نقد و نفی هر نظریه، نخست باید آن را تا حد ممکن تقویت کرد. تشویق نقد و تساهل نظری، مهم‌تر از تشویق، تأیید و حفظ نظریه است؛ زیرا ما با دگماتیسم زاده می‌شویم. حال آن‌که باید تساهل را در خود پرورش دهیم. رک: حسین، بشیریه، «دولت عقل»، مؤسسه نشر علم نوین، ۱۳۷۴، صص ۱-۹۱.
۲. بوهر، کارل ریموند: «مصاحبه با مجله فرانسوی اکسپرس» (جست‌وجوی ناتمام حقیقت)، ترجمه ایرج علی‌آبادی، کتاب آگاه، مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۲، ص ۲۵۳.
۳. برای ملاحظه بحث ابطال‌گرایی رک. کارل ریموند، بوهر، «منطق اکتشاف علمی»، ترجمه حسین کمالی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰؛ آلن اف، چالمرز، «جستی علم»، ترجمه سعید زیباکلام، انتشارات سمت، ۱۳۷۸؛ آلن، راین، «فلسفه علوم اجتماعی»، ترجمه عبدالکریم سروش، مؤسسه فرهنگی صراط.
۴. چون تمرکز مرحوم زرین‌کوب در این آثار، خصوصاً در کتاب آشنایی با نقد ادبی، بر رشته ادبیات است، حیطه بحث او نسبت به نوشتار حاضر (که به نقد به صورت عام نظر دارد) محدودتر و مضیق‌تر است؛ ضمن این‌که کتاب او برخلاف مباحث محتوایی غنی، از جهت روش و دسته‌بندی مطالب اشکالات اساسی دارد.
۵. ورنر، شارل: «حکمت یونان»، ترجمه بزرگ نادر زاد، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۳، صص ۳۷-۴۱.
۶. کورنر، اشتفان: «فلسفه کانت»، ترجمه عزت‌الله فولادوند، شرکت انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۷؛ و انسر کانت در نقادی عقل محض: سنجش خردناب، ترجمه دکتر م. شاداد، انتشارات امیرکبیر.

۷. تفصیل بحث در: حسین، بشیریه، «تاریخ اندیشه سیاسی در قرن بیستم»، نشر نی، ۱۳۷۶، فصل ۶. همان، «دولت عقل»، صص ۹۳ - ۱۲۲. اشتفان، کورنر، همان، ص ۱۰۷.
۸. باتامور، تام ب: «منتقدان جامعه»، ترجمه محمد جواهرکلام، نشر سفیر، ۱۳۶۹، صص ۴ - ۵.
۹. کاسیرر، ارنست: «فلسفه روشنگری»، ترجمه یدالله موفق، نشر نیلوفر، ۱۳۷۰، صص ۳۷۳ - ۳۷۶.
۱۰. برای ملاحظه تفصیلی رک: CD «جامع الاحادیث». در این منبع واژه نقد ۱۱۷ بار در احادیث و شرح روایات تکرار شده است.
۱۱. بحارالانوار، ج ۲، ص ۹۶.
۱۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶.
۱۳. بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۸۲.
۱۴. برای ملاحظه اصل کتاب رک: ملامحسن، فیض کاشانی، «محجة البیضاء»، جامعه مدرسین قم، بی تا. و معرفی تطبیقی محجة البیضاء با احیاء علوم الدین در: عبدالکریم سروش، «قصه ارباب معرفت»، دفتر نخست، مقاله «جامعه تهذیب بر تن احیاء»، مؤسسه فرهنگی صراط، ج چهارم، ۱۳۷۶.
۱۵. امام خمینی، «شرح حدیث جنود عقل و جهل»، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ج سوم، ۱۳۷۸، مقدمه.
۱۶. رک. محمد، غزالی، «تهافت الفلاسفه»، ترجمه علی اصغر حلبی، انتشارات زواره، ۱۳۶۳.
- او از مجموعه بیست فقره اشتباهات فیلسوفان در الاهیات در سه مورد به کفر آن‌ها حکم می‌کند: انکار معاد جسمانی، انکار علم خدا به جزئیات و نهایتاً عقیده به قدم عالم و ازلیت. همین حکم او در کتاب دیگری نیز آمده است: محمد، غزالی، شک و شناخت (المنقذ من الضلال) ترجمه دکتر صادق آئینه‌وند، انتشارات امیرکبیر، ج دوم، ۱۳۶۲، صص ۳۵ - ۳۶.
۱۷. حذاقل رک. هادی، مکارم، «خرده‌گیران بر مکتب متعالیه و منتقدان صدرالمآلهین»، فصلنامه حوزه، مرداد و شهریور ماه ۱۳۷۸، ش ۹۳.
۱۸. در این بین مناقشات دکتر عبدالکریم سروش با ناقدانش شهرت بیشتری دارد. به عنوان شاهد یکی از آثار ایشان با عنوان «قبض و بسط تئوریک شریعت» (مؤسسه فرهنگی صراط: ۱۳۷۰)، نقدهای بسیار فراوانی را در پی داشت که از جمله آن‌ها نقد آیت‌الله جوادی آملی در کتاب «شریعت در آینه معرفت» (مرکز نشر فرهنگی رجاء: ۱۳۷۲)، نقد صادق لاریجانی با عنوان «معرفت دینی» (مرکز ترجمه و نشر کتاب:

- ۱۳۷۰، اثر دکتر حسین غفاری با عنوان «نقد نظریه شریعت صامت» (انتشارات حکمت: ۱۳۶۸) و مقالات بسیار فراوانی که از جمله آن‌ها مجله کتاب نقد (زمستان ۷۶ - بهار ۱۳۷۷: ش ۶ - ۵) می‌باشد.
۱۹. در دهه اخیر در این زمینه مناظره آیت‌الله جوادی آملی از طرفداران ولایت انتصابی با دکتر آیت‌الله مهدی حائری، از مخالفان ولایت سیاسی فقیه، جای توجه ویژه دارد؛ زیرا این دو فقیه مستقیماً مباحث و آرای یکدیگر را به نقد گرفتند. برای ملاحظه مبسوط این بحث رک: مهدی، حائری یزدی، مقاله «نقدی بر مقاله سیری در مبانی ولایت فقیه» و عبدالله، جوادی آملی، مقاله «نقد نقد»، فصلنامه حکومت اسلامی، زمستان ۱۳۷۵، ش ۲.
۲۰. نایینی، محمد حسین، «تنبيه‌الامه و تنزیه المله»، باورقی و شرح: آیت‌الله سید محمود طالقانی، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۴ق، ص ۱۶.
۲۱. نهج البلاغه، کلمات قصار ۴۰.
۲۲. مطهری، مرتضی، «سیری در نهج البلاغه»، صدرا، ۱۳۵۴، صص ۱۵۶ - ۱۷۲.
۲۳. دکتر اسلامی ندوشن ذیل بررسی مشکل انتقاد کتاب، این مشکل را به مشکل بزرگ‌تری که در جامعه ما وجود دارد، باز می‌گرداند که در جامعه ما نیروی تمیز و اعتراض در همه مسائل و شئون پایین است؛ زیرا از خصوصیات جامعه ما را سهل‌انگاری، فقدان توازن و تعادل در اندیشیدن، خلأ نظم در زندگی و... می‌داند. محمدعلی، اسلامی ندوشن، «نوشته‌های بی‌سرنوشت»، بنگاه انتشارات آرمان، چ سوم، ۱۳۷۱، ص ۱۴۳.
۲۴. بارادایم در علم از واژه‌های کوهن در کتاب ساختار انقلاب‌های علمی است و در لغت به معنای منشأ اصول و مقررات و سرمشق است و در اصطلاح مشتمل بر مفروضات کلی نظری و قوانین و فنون و کاربرد آن‌ها که اعضای جامعه علمی خاص آن‌ها را در برمی‌گیرد، می‌باشد. کوهن پیشرفت علم را بدین نحو می‌بیند: پیش علم - علم عادی (بارادایم حاکم) - بحران - انقلاب - علم عادی جدید - بحران جدید در این زمینه حداقل رک. آلف، چالمرز، همان، فصل هشتم.
۲۵. از آن‌جا که نگارنده در کتابی مستقل با عنوان «عقل در سه دین بزرگ آسمانی: زرتشت، مسیحیت و اسلام»، مفصلاً به تعاریف، اقسام، توانایی‌ها و ... عقل پرداخته، از طرح بحث در این‌جا خودداری کرده و علاقه‌مندان را به آن اثر ارجاع می‌دهد.
۲۶. در این زمینه از جمله رک: قاسم، وانقی، «درس‌هایی از اخلاق مدیریت»، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل سازمان تبلیغات اسلامی، صص ۲۰۱ - ۲۰۳.

۲۷. یوسف (۱۲): ۵۳.

۲۸. توصیه فوق و سفارش‌های دیگر (در برابر شیخ و پیری زانوزدن، از زبان دشمنان خود برای شناسایی عیوب خویشتن بهره گرفتن و ...)، توصیه‌هایی است که امام محمد غزالی، صاحب کتاب احیاء علوم الدین (بزرگ‌ترین منبع اخلاقی در جهان اسلام) دارد (ج ۳، صص ۶۲ - ۶۳ و در: عثمان عبدالکریم، «روانشناسی از دیدگاه غزالی و دانشمندان اسلامی»، دفتر دوم، ترجمه محمد باقر حجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۳۴۱).

۲۹. سقراط گاه از خود به عنوان خرمگس یاد می‌کرد که همه روز، آنی از بیدار ساختن شما و پسند دادن شما و سرزنش یکایک شما غفلت نمی‌کنم و در همه جا مرا در کنار خود می‌بینند و گاه شیوه کار خود را به مامایی تشبیه می‌کرد که استاد با آن حقیقتی را که شاگرد در باطن خود داشته و از یاد برده، می‌زایاند و نقش تذکر در روش مامایی سقراطی، یادآوری چند درس یا واقعه نیست، بلکه تذکری است که با شناختن نفس و در نتیجه با شناخت دیگران یکی است. برای ملاحظه تفصیلی بحث رک: ژان برن، «سقراط»، ترجمه ابوالقاسم پورحسینی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ج دوم، ۱۳۷۴، صص ۶۷ - ۷۱.

۳۰. تفصیل بحث در: محمد منصورنژاد، «رویکردهای نظری در گفتگوی تمدن‌ها، پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی و مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها: ۱۳۸۱، صص ۲۹۶-۲۹۷.

۳۱. مبسوط این بحث را ببینید در: مقاله «حرکت اصلاحی امام حسین (ع) و نسبت میان تکلیف و نتیجه»، محمد منصورنژاد، فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۲۶، زمستان ۱۳۸۱.

۳۲. مرحوم دکتر شریعتی از این عوامل با عنوان زندان یاد کرده و از چهار زندان آدمی سخن به میان آورده است. رک: شریعتی، علی، «چهار زندان انسان»، مجموعه آثار دکتر شریعتی.

۳۳. برای ملاحظه مباحث ارسطو، منتسکیو و ابن‌خلدون و تأثیر جغرافیا بر خلق و خو و نیز مباحث انسانی که معتقدند نیمکره شمالی و جنوبی در توسعه یافتگی فرق دارد، رک: منتسکیو، «روح القوانين». ابن‌خلدون، «مقدمه».

همایون الهی، «امیریالیسم و عقب‌ماندگی»، شرکت افست سهامی عام، ۱۳۶۷، صص ۱۶ - ۲۰.

۳۴. تحریم (۶۶): ۱۱.

۳۵. دکتر سید جواد طباطبایی در کتاب «دبیاجه‌ای بر نظریه انحطاط ایران» (نشر نگاه معاصر: ۱۳۸۰، صص ۱۳۹ - ۱۴۶) در صدد نفی استبداد شاهان ایرانی یا توجیه قدرت مطلقه به نحو مشروع برمی‌آید.

از نگاه ما، حتی اگر لفظ شاهنشاه نیز این قابلیت را داشته باشد که غیر استبدادی تفسیر شود، آنچه در عمل مردم ایران تجربه کردند، فرهنگ تحکم، تذلل و استبداد بوده است و برای این مدعا به راحتی از تاریخ ایران در هر مقطع شواهد فراوان می‌توان داد. جالب این‌جا است که در عصر حکومت حضرت علی، مردمان شهر انبار که شهری ایرانی بود، در مقابل حضرت امیر مرامی که نشانه ذلت در برابر امرا بود، انجام دادند و در جرایب این‌گونه عکس‌العمل مدعی بودند که ما با این آداب امیران خود را بزرگ می‌داریم و امسام در پاسخ فرمودند که به خدا سوگند با این عمل با زمامداران شما بهره‌مند نمی‌شوند و شما با این کار در دنیا مشقت بر خود هموار می‌سازید و در قیامت بدبخت خواهید شد. نهج‌البلاغه، کلمه قصار ۳۷.

۳۶. نگارنده برای تحقق مطلوب هر ایده، پنج مرحله ذیل را در مقاله‌ای پیشنهاد کرده است: هدف‌گذاری - تدوین دکترین - تعیین استراتژی - طراحی خط‌مشی و سیاست‌گذاری - پیش‌بینی تاکتیک. محمد منصورنژاد، «مقاله فرآیند مطلوب گذار از نظر به عمل»، فصلنامه روز (ویژه مطالعات سیاسی ا.س.س)، سال دوم، ش ۶، زمستان ۱۳۸۱، صص ۱۳۸ - ۱۴۵.

۳۷. البته برخی از متفکران مثل ربرت میخلز (۱۹۳۶ - ۱۸۷۶) در کتاب خود، «جامعه‌شناسی احزاب در دموکراسی‌های جدید»، بر این باورند که دموکراسی حتی در داخل پر ادعات‌ترین احزاب دموکراتیک، کلامی بی‌محتوا است. همیشه عده اندکی قدرت را در دست خود قبضه می‌کنند و تشکیل این گروه متنفذ و الیگارک، جزء جدایی‌ناپذیر سازماندهی است. در این زمینه حداقل ر.ک: احمد تقی‌ب‌زاده، «سیاست و حکومت در اروپا»، نشر سمت، ۱۳۷۳، ص ۵۳.

۳۸. در این زمینه حداقل ر.ک: محمد منصورنژاد، مقاله «جامعه مدنی در جامعه دینی»، در کتاب «دین و توسعه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی»، ج ۱، موسسه نشر علوم نوین، ۱۳۷۹.

۳۹. قراملکی، احد فرامرز، «اخلاق حرفه‌ای»، ناشر، مولف ۱۳۸۲، ص ۲۶۰.

در این منبع (ص ۲۵۸) در تفاوت مشکل از مسأله، ویژگی‌های مشکل را مرکب، کلی و فراگیر، نامعین، مبهم، نامتمایز، ذهنی، سطحی، قابل رویت از سوی عوام، فاقد روش و غیر قابل حل دانسته، در حالی‌که از جمله خصایص مسأله، بسیط، غیرکلی، معین، روشن، متمایز، عینی، زرف، قابل رصد از سوی متخصص، روشمند و قابل حل آمده است.

۴۰. در بحث سنگین و حساس ارتداد حداقل ر.ک. سید عبدالکریم، موسوی‌اردبیلی، «مقاله ارتداد»، نگاهی دوباره، فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۱۳، پاییز ۱۳۷۸.

۴۱. مطهری، مرتضی، سخنرانی رهبری نسل جوان، در کتاب ده گفتار، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳، صص ۱۴۲ - ۱۴۴.

۴۲. مرتضی، مطهری، «مجموعه آثار استاد»، ج ۱، انتشارات صدرا، ج ششم، زمستان ۱۳۷۶، ص ۳۷.
لازم به ذکر است که نگارنده در مقاله مستقل مطهری و پرسشگری، به صورت مبسوط به دیدگاه‌های این متفکر شیعی در بحث پرسشگری پرداخته است.

۴۳. اگر پرسیده شود که آیا از نگاه دینی می‌توان تلاش در جهت تحقق فرهنگ نقد و انتقاد را یکی از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر برشمرد، پاسخ اجمالی آن است که اگر مثل برخی از فقها، وجود صیغه امر و نهی را در موضوع یاد شده، قهری، قطعی و واجب بدانیم، یعنی در امر به معروف، فرمان دادن هم از واجبات است، آن‌گاه حوزه نقد و انتقاد با شرحی که بر آن در این نوشتار رفت، از حوزه و حیطه امر به معروف و نهی از منکر جدا می‌گردد؛ اما اگر در امر به معروف و نهی از منکر، صیغه امر و نهی را شرط ضروری آن ندانیم (چنانچه برخی از فقها بر این باورند)، آن‌گاه نقد و انتقاد از مصادیق بارز معروف و فضای مخالف نقد (خودخواهی، استبداد به رأی و ...) از مصادیق منکرات می‌باشد؛ در نتیجه فرهنگ نقد و انتقاد از مصادیق بحث امر به معروف و نهی از منکر است. و هنگام نقد کردن، در اصل داریم به معروفی خواننده و از منکری جلوگیری می‌کنیم.